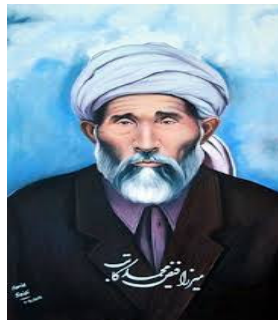


## تکمله ای برکتاب:

«حبیب الله کی بود، عیاری از خراسان یا دزدی از کلکان؟»

تذکره الانقلاب، آئینه تمام نمای فجایع حکومت سقوی

(قسمت اول)



تذکره الانقلاب<sup>۱</sup>، آخرین اثر تاریخی ملا فیض محمدکاتب هزاره است که به همت وسعی آقای علی امیری، در کلن آلمان، در ۳۸۸ صفحه (۳۴۵ صفحه متن و ۴۳ صفحه مقدمه) به چاپ رسیده است. در این کتاب، وقایع و رخدادهای سیاسی افغانستان از دسمبر ۱۹۲۸ (یک ماه قبل از سقوط رژیم امانی) تا ۲۳ اگست ۱۹۲۹ (از قوس ۱۳۰۷ تا ۳ سنبله ۱۳۰۸ ش) و چگونگی حکومتداری حبیب الله کلکانی مشهور به بچه سقاو، بطور روز مره ضبط و ثبت شده است. کتاب به حیث یک مؤرخ و یک شخصیت آگاه و دور اندیش که عمری را در دربار امیر عبدالرحمن خان و پسرش امیر حبیب الله خان، به حیث مؤرخ رسمی بسر برده بود، از خیانت و دو رونی و تلاش های تخریب کارانه برخی از رجال بلند پایه دولتی و نیز بعضی روحانیون منتقد کابل در حمایت از پسر سقاو و تشویق و ترغیب او برای سقوط دادن رژیم امانی در این اثر بشکل شفاف و تندی نام برده است.

<sup>۱</sup> - دوست ارجمندم **زلمی کرزی** که مثل پدر بزرگوار خویش، مرحوم **آغا محمدکرزی**، نویسنده توانا در زبان پشتو میباشد، در بازگشت از کابل، تحفه گرانبهایی برای من نیز به همراه داشت که مایه مسرت و امتنان من گردید. این تحفه حاوی سه جلد کتاب نفیس بودند بنام های: ۱- تذکره انقلاب، از فیض محمدکاتب هزاره، در ۳۸۸ صفحه/در کاغذ اعلی، چاپ ۲۰۱۳، کلن آلمان. امیری در ص ۲ مقدمه مینویسد: «این کتاب بر پایه تنها نسخه منحصر به فرد آن که به خط مؤلف، در آرشیف ملی افغانستان، تحت شماره ۱۲۹ / ۲۵ ثبت است، به نشر میرسد.» این همان کتابی است که پوهاند حبیبی مرحوم از آن بنام «تذکره الانقلاب» یاد کرده و گفته است که «در جمله آثار [باقی] مانده دیگر کاتب درسنه ۱۳۵۸ برای آرشیف ملی خریداری شد و اکنون در آنجا محفوظ است.» (جنبش مشروطیت - ص ۴۸، ج ۲). این کتاب بالذات خاص آنزمان و زبان قسماً تند وطن امیز ملا فیض محمد کاتب نسبت به اشخاص و اقوامی که در حمایت از بچه سقاو قرار گرفته بودند تا صد سال دیگر هم در افغانستان امکان چاپ نخواهد داشت. به همین خاطر ویراستار، متن را از روی نسخه اصلی کاپی یا رونویس کرده و بعد در خارج از کشور بدون کم و کاست به چاپ رسانده است تا اصالت گفتار و نوشتار مؤلف محفوظ بماند. بنابراین مطالب و رخدادهای ثبت شده در این نسخه، از تمام متن های ترجمه شده این کتاب به زبان های روسی و انگلیسی معتبرتر و مرجح تر است. ۲- په افغانستان کی د مشروطیت غورځنگ، د زلمی کرزی لیکنه، در ۲۰۶ صفحه، چاپ ۲۰۱۵ کابل ۳- په هندوستان کی د پښتنو پاچاهی، دکاندید اکادميسين سيستاني تألیف، د زلمی کرزی ژباړه، در ۳۵۴ صفحه بر کاغذ اعلی، در قطع وزیری در ۲۰۱۵ کابل به چاپ رسیده است.

ویراستار کتاب آقای علی امیری، مقدمه مفصلی (۳ صفحه) بر تذکره انقلاب کاتب هزاره نوشته است و در یکجا میگوید: «تذکره انقلاب، رشته از یاد داشت های روزانه فیض محمد کاتب و چشم دیدهای و مشاهدات مستقیم او را از واپسین روزهای دوره حکومت داری امیرامان الله خان و سقوط او، تا اندکی بیشتر از هفت ماه از دوره نه ماهه امیر حبیب الله سقو را در بر میگیرد. از نظر ساختاری و روانی، بخش نخست کتاب، حکم مقدمه را دارد و پی رنگی است که رویدادها و گزارش های بعدی بر زمینه آن استوار میگردد. ... این یاد داشت ها از نظر زمانی همزمان با وقوع انقلاب و تصرف کابل به دست سپاهیان حبیب الله سقزاده شروع میشود و حدود یک ماه و نیم پیش از آنکه سپاهیان جنوبی، کابل را به اصطلاح فتح [از وجود سقویان خالی] کنند؛ به پایان می رسد. بدینسان، کتاب تذکره انقلاب روایت ناتمامی است که آغاز دارد؛ اما پایان ندارد. آخرین جمله کاتب اینست: «روز چهارشنبه ۲۲ ربیع الاول...»<sup>۲</sup>

چنانکه دیده میشود؛ کاتب، یاد داشتهای خود را در روز ۲۲ ربیع الاول مطابق ۲۳ اگست (= ۳ سنبله ۱۳۰۸ ش) متوقف کرده است. بگواهی تاریخ، نادرخان روز (۲۳ میزان ۱۳۰۸ ش/ ۱۵ اکتوبر ۱۹۲۹) به ارگ شاهی کابل وارد شد؛ بنابراین، کاتب پنجاه روز قبل از فتح کابل توسط نیروهای نادرخان، از ضبط و ثبت رویدادهای سقوی عاجز آمده بود.

کاش کاتب حوادث آن پنجاه روز یعنی از ۲۳ اگست تا ۱۵ اکتوبر (۳ سنبله - ۲۳ میزان ۱۳۰۸ ش) که کابل از وجود دزدان و متجاوزان سقوی خالی شده بود، نیز می نوشت و حال و احوال شادمانی خود را نیز ابراز میکرد، اما متأسفانه کاتب بعثت مریضی از اثر لنت و کوبیکه از طرف حمیدالله برادر حبیب الله، (به جرم نیاوردن بیعت نامه از مردم هزاره)، عاید حالش شده بود، دیگر توان نوشتن نداشت تا وقایع آن ۵۰ روز را درج تاریخ نماید. معذرتاً کاتب تا یکسال و چند ماه در حکومت نادرشاه هنوز در قید حیات بود، و احتمال نوشتن وقایع ایام فرار دزدان بسرکردگی حبیب الله کلکاتی از کابل و دوباره بازگشت و تسلیم شدن شان به نادرخان و اعدامش در کابل، وجود داشت، اما هیچ کس موفق نشد تا تتمه تذکره انقلاب کاتب را پیدا کند و کتابش را کامل تر نماید.

آقای امیری در باره اهمیت تذکره انقلاب، مینویسد: «کتاب تذکره انقلاب، تنها گزارش دست اول یک مورخ دانا و بینا از رویدادهای سیاسی یک دوران سرنوشت ساز نیست؛ بلکه نگاه یک "رجل سیاسی" و تاریخ نگار دارای اندیشه سیاسی به این تحولات نیز هست.» نویسنده در ادامه میگوید: «تذکره انقلاب، آینه ی تمام نمای خود واقعی ماست و به روشنی تمام، ما را آنگونه که هستیم به ما نشان میدهد. کاتب اهل هیچ ایدئولوژی نبود و هیچ موضع مذهبی، قومی یا زبانی نداشت. از این رو در کتاب خود سهم همه را ادا کرده است. او تصویری از سیمای معنوی و اخلاقی مردمی که اکنون به تقلید از ایدئولوژی های خاستگاه گرا، خود را دارای "فرهنگ پنج هزار ساله" می خواند، ترسیم کرده است که با گذر نزدیک به یک قرن هنوز از نگاه کردن به آن وحشت می کنیم. برای مثال، به این فقره در ذیل وقایع روز دوشنبه ۱۹ ذیقعد/مطابق ۹ ثور/۲۹ اپریل توجه کنیم:

« در این روز، به ساعت نه صبح یک نفر مهاجم از قوم وزیري را، از تبعه امان الله خان، که دستگیر شده بود، در سرچوک به دار سیاست کشیده، دو تن را هدف تیر تفنگ و هلاک و پانزده نفر را لای و لجن به رو مالیه، در بازار گردش داده، تشهیر نمودند. و در حین گردش منادی ندا میکرد که: هرکه به روی پادشاه اسلام و خادم دین رسول الله تیغ خلاف از غلاف کشد، چنین دچار و گرفتار افتضاح و رهسپار عبرت می شوند. و برای شان قرار هرواحدی نیم پاو نمک و نیم پاو آرد با هم آمیخته و پخته امر دادن [خوردن] کرد تا بمیرند. غذای شبانه روز شان همین باشد.»<sup>۳</sup>

امیری می افزاید: « این قطعه انتقاد نیست، بیان واقع است. اما آنجا که کاتب پای داوری شخصی اش را به قضایا دخیل میسازد، لحن او انتقادی و اغلب تند و گزنده است. نیش زهر آگین نقد او، اما همواره سرد... به کلام او

<sup>۲</sup> - فیض محمدکاتب، تذکره انقلاب، چاپ ۲۰۱۳، ص ۱۲ مقدمه

<sup>۳</sup> - فیض محمدکاتب، تذکره انقلاب، ص ۲۲ مقدمه، ۱۶۵ متن

قدرت تخریبی و سنجشگری بسیار بالا داده است. او از حضرت های شور بازار به عنوان «رهزنان دین، دزدان ایمان و مخرب مملکت» نام می برد و درخصوص مردم جنوبی و مشرقی نیز قضاوت تلخ و دردناک و درعین حال تند و بی باک دارد.<sup>۴</sup>

در مقدمه امیری می خوانیم که :

«هیچ کسی از دم تیغ قلم کاتب در امان نیست. تمام اقشار مختلف مردم افغانستان، از مشرقی و جنوبی تا کوهدامن و شمالی، از کارگزاران حکومتی رشوت خوار و باجگیر تا تراج لباس و در آوردن کفش از پای مسافران، از ملا نمایان جاهل و متنفذین و سران معامله گر تا سوء استفاده گران از دین و کوچی به سود سیاست و قدرت، همه و همه را با شجاعت و صراحت بی مانند، مورد انتقاد قرار میدهد. این است که این اثر را فراتر از گزارش روز مره، دفترتأملی در باب سامان سیاسی و نقد اخلاق و رفتار عمومی، مبدل میکند.»<sup>۵</sup>

بنابراین تذکر انقلاب را، خواننده باید با قلب گرم و مغز سرد مطالعه کند و از نکوهش افراد و یا تمجید اشخاص و حتی اقوام کشور، پند پیاموزد و در اصلاح رفتار خود بکوشد، نه اینکه نویسنده آن را که بدبختی ها و مصیبت های غیر قابل تحمل را خود و مردم هر روز تجربه میکردند، ملامت کند.

#### آئینه چون عیب تو بنمود راست خودشکن آئینه شکستن خطاست!

ما در این نوشته، به استناد کتاب تذکر انقلاب، بجای آنکه از خود درباره کتاب بگوئیم، سعی خواهیم نمود که خواننده را با نویسنده کتاب یعنی با فیض محمدکاتب، رو در رو سازیم تا نقاط قابل مکث و با اهمیت را از زبان خود کاتب بشنود. به همین خاطر، بجز در موارد ضروری از تبصره ها و ابراز نظرها، خود داری میشود، مگر آنکه توضیحی لازم بیفتد و نگارنده خود را مجبور به ابراز نظر بداند. البته ناگزیریم در اخیر از آن همه نقل قولهای کتاب، یک نتیجه گیری در چند اصل ارائه کنم و قضاوت را به خواننده واگذارم.

برداشت من در باره کتاب مورد بحث اینست که، کاتب بعد از یک مقدمه برچگونگی اوضاع سیاسی و اقتصادی و فرهنگی دولت امانی، و بررسی علل شورش ملای لنگ در جنوبی و سپس شورش شنواریها در مشرقی و اغتشاش مردم کوهدامن و کوهستان بسرکردگی حبیب الله کلکانی، به بازگونی سوابق امیر جدید (پسر سقاو) پرداخته است. ابتدا از اشتراک او در قطعه نمونه در جنگ منگل، و سپس از به شهرت رسیدن او در راهزنی و قطاع الطریقی در کوهدامن و اطراف کابل و بالاخره از فرار او به پیشاور، و مصروف شدنش به چای فروشی (سماورداری)، و سپس ترک کردن این شغل و رفتنش به کوهستانهای تل و نوشکی و روی آوردن دوباره او به دزدی در قلمرو هند برتانوی، و بازگشتش به کوهدامن یاد میکند.

کاتب، از زندانی شدن پسر سقاو در پیشاور به جرم دزدی، آنطور که مرحوم غبار در کتاب خود روایت کرده، و بطور اسرار آمیزی از زندان انگلیس در پیشاور آزاد و به کوهدامن باز میگردد و در راه بازگشت با چی اشخاصی روبرو شده و آنها چی چیزهایی به او گفته بودند، یاد نمی کند. معلوم میشود که اطلاعات او از اقامت حبیب الله کلکانی در پیشاور همینقدر بوده که ضبط کرده است.

کاتب از قدرت مند شدن روز افزون بچه سقاو، پس از تشکیل دایره دزدان در شمالی و پرداختن به قتل و سرقت و باج گیری از صاحبان مال و منال، و تاجران قالین و قره قل و مسافران بین کابل و بلخ و ایجاد رعب و ترس در دل مسافران و ساکنین شمالی، و نیز تطمیع کردن حکام و علاقه داران مناطق شمال کابل (کوهدامن و کوهستان) از طریق دادن سهمی از اموال سرقت شده به آنها، و حصول اطمینان از عدم دستگیری اش از سوی حکومت محلی، شهرت او را بتدریج تا آنجا بلند برد که مردم به ضعف حکومت در برابر او باورمند شدند.

<sup>۴</sup> - فیض محمدکاتب، تذکر انقلاب، ص ۲۳ مقدمه

<sup>۵</sup> - فیض محمدکاتب، تذکر انقلاب، ص ۲۵ مقدمه،

کاتب همچنان از رابطه و حمایت برخی از مقامات بلند رتبه دولتی از حبیب الله و اطمینان عدم دستگیری وی یاد میکند و میگوید: ترس و بیم از حبیب الله هنگامی بیش از پیش در دل مردم جا گرفت و رسوخ یافت که او حاکم چاریکار و یک علاقه دار را به قتل رساند و دولت با وجود اعزام نیروی نظامی نتوانست او را دستگیر نماید.

کاتب اشاره میکند که اعزام رئیس بلدیة کابل احمدعلی خان لودی به حیث نماینده فوق العاده دولت برای مذاکره و مفاهمه با مردم پروان (کوهدامن و کوهستان)، و دیدار با حبیب الله کلکانی و سید حسین معاون بچه سقاو و دادن امتیازت فوق العاده به آنها، بیش از پیش برجرت و قدرت پسر سقاو افزود، و او قدرت و امتیازاتی را که از دولت کسب کرده بود، به مشورت و رهنمایی ماموران خائن دولتی، برضد دولت بکار برد و با همکاری و دلگرمی برخی از رجال معتبر دولتی رژیم امانی را با سرنگونی مواجه ساخت، که شرح جزئیات آن در این کتاب: «یکی داستانست پر از آب چشم»

کاتب، می دانست که همراهان حبیب الله کلکانی، مثل خود او گروهی از دزدان و رهنان و ولگردان و چاقوکشان کوهدامن و کوهستان اند که جز دزدی و غارت و چپاول مال و تجاوز و دست اندازی بر زنان و دختران و پسران مردم کار دیگری بلد نیستند، وجود چنین افرادی برای حکومت بر مردم غیر قابل تحمل است و نمیتواند دیر دوام بیاورد؛ پس دست به ثبت وقایع سیاسی و نظامی کشور زد و تمام چشم دیدها و شنیدگی ها و اطلاعات خود را از حوادث و اتفاقاتی که در کابل و شهرهای اطراف آن رخ می داد، بصورت روزانه ثبت کرد و آن را به نام «تذکر انقلاب» برای نسل های بعد از خود گذاشت تا منبع مستند و درس عبرتی باشد برای آیندگان.

کاتب، در این کتاب خود، بر شاه امان الله و کارکردها و کارگزاران او انتقاد میکند، از وزراء خاین و از ظلم و ستم ماموران رشوت خور دولت در پایمال کردن حقوق مردم شکوه میکند. از زورگوییها و تجدد نمایی های احمدعلی خان لودی، رئیس جدید بلدیة کابل، برای پوشیدن جبری لباس و کلاه اروپایی، انتقاد مینماید و میگوید که او مردم را اعم: از غنی و فقیر، توانگر و ناتوانگر، دکاندار و اهل کسبه، فروشنده و مشتری، چنان تحت فشار و اذیت و آزار قرار داده بود که همگی دست دعا برای سرنگونی سلطنت شاه امان الله به آسمان بلند کرده بودند.

بقول کاتب، احمدعلی خان «اهالی شهر را از قوی و ضعیف و وضع و شریف و دکاندار و حرفه ور بازار و ذکور و اناث عرصه دو هفته در زیر انواع فشار و انزجار پوشیدن لباس رسمی و کلاه اروپایی و غیره آورده عموم را دست دعا به درگاه کبریا برداشتن و زوال سلطنت امیر امان الله خان را از اوتعالی خواستن، کشانیده بود،»<sup>۱</sup>

کاتب، از نقش مخرب و غدر و خیانت احمدعلی خان (نواسه سردار محمد رفیق خان لودی، صدراعظم امیر شیرعلیخان<sup>۲</sup>) که در تشجیع و مقاومت پسر سقاو در برابر دولت امانی و مجهز کردنش برای حمله بر کابل و سقوط دادن رژیم امانی، رول مهم بازی کرد، یاد میکند و گوید او بود که بعد از رفتن به قندهار با عنایت الله خان و ایجاد نفاق در میان اقوام درانی قندهار که در غزنی با طرفداران سقاو آماده نبرد بودند، «همه مواضع مستعد و مستحکمه را فروهشته راه انتشار [فرار] در نوشتند.»<sup>۳</sup> کاتب، همچنان از حمایت محدودی خان وکیل شاه امان الله از پسر سقاو

<sup>۱</sup> - فیض محمدکاتب، تذکر انقلاب، ص ۵۳

<sup>۲</sup> - برای شناخت سردار محمدرفیق خان وزیراعظم امیر شیرعلی خان و نقش او در نفاق و جنگ میان برادران امیر و کشنده شدن پسر و برادر امیر شیرعلیخان، کتاب «پادشاهان متاخر افغانستان» صفحات ۱۱۱-۱۱۲ و ۱۳۰-۱۳۲ دیده شود.

<sup>۳</sup> - تذکر انقلاب، ص ۲۳۰، کاتب، علاوه میکند که: «احمدعلی خان در خفا کس نزد پردل خان سپهسالار حبیب الله خان فرستاده پیام داد که من کار از راه خدمت گزاری تابیدن جا رسانیدم و اینک حواله انجام آن به شماست که به سرعت هرچه تمامتر خود را به قندهار رسانیده، شهر را تصرف کن، چنانچه او قلات را گرفته و از آنجا بی مانعی درحالی که قبایل درانی در شهر انجمن و در تعیین پادشاه باهم گرم صحبت بودند، به قرب شهر فرود گشت و شهریان خود را در ورطه هلاکت و دمار دیده و ابواب شهر را بسته و قرآن شفیع ساخته، هفت روز مهلت بیعت و اطاعت کردن و امان خواسته، پردلخان پیشنهاد شان را پذیرفته در منزل باغ فروکش کرد و به حبیب الله خان خبر داد و از غدر احمدعلی خان خاطرش را شاد ساخت.» (همانجا)

، از توطئه های حضرات شوربازار و تشویق و ترغیب مریدان خود بر ضد امان الله خان، از همدلی غلام صدیق خان وزیر خارجه با شورشیان شنوار و تشویق کردن آنان برای حمله بر شهر جلال آباد و غارت و تاراج دارانی دولتی و سوختن و به آتش کشاندن عمارات پرشکوه در شهر جلال آباد، حکایت میکند.

کاتب، از وفاداری مردم وردک به امان الله خان و از شجاعت و استقامت و نبردهای شان بر رهبری کریم خان وردکی با قشون های سقاوی که در همه جا سقویان را از پیش برمیداشتند، به نیکی یاد میکند و جای دارد تا مقاله مستقلی درباره قهرمانیهای مردم وردک برویت این کتاب نوشت. کاتب همچنان از وفاداری و پایداری مردم هزاره نسبت به امان الله خان و حمایت شان از سردار امین خان برادر امان الله خان و خواجه هدایت الله خان رئیس هیئت اعزامی شاه به هزاره جات، و نیز از جواب محکمی که مردم هزاره مبنی بر وفاداری و حمایت خویش از شاه امان الله به هیئت اعزامی پسر سقاو داده بودند یاد کرده است. کاتب میگوید که :

هیئتی مشتمل بر « سید زین العابدین پسر سید شاهنشاه تکانه و غلام حبیب فرزند غلام حسن خان قزلباش قلعه و ملکدار اونی و پیدرحاکم میدان با چهار نفر از مردم هزاره سرچشمه ، که عریضه بیعت مردم بهسود را به سقاو آورده بودند و یک طاقه لنگی خلعت گرفته بودند،... از راه تعهد بیعت نامه آوردن هزاره [هزاره جات] به وعده ده الی پانزده روز با فرامین استمالت آگین حبیب الله خان رفته بودند، پاسخ شنیدند که مسلمان و پابند دین و ایمانیم. چون بیعت به امان الله خان کرده، به معاونت او شرعاً کمر بسته و استوار ایستاده ایم، نمیتوانیم که نقص عهد کرده ، خود را مسنول خدا و رسول قرار دهیم. پس نظر به بیعت خویش طریق قتال پیش گرفته، از طفل رضیع تا شیخ فانی آماده قتل و غارتیم و تا که جان داریم جنگیده، خون خود را در این راه نثار خدمت دین و دولت و حراست ملت و حفاظت مملکت از دست برد و قتل و اسارت سرقه جهل و ضاله می نمائیم. و به یک زین سورین دو تن را هرگز جا نمی دهیم تا مخدول دنیا و آخرت نشویم. و این را گفته دوازده هزار تن مرد جنگی حاضر کوتل اونی و آماده قتال شدند.»<sup>۱</sup>

قوتهای هزاره به سرکردگی فتح محمدخان، رئیس قشون قومی هزاره تا شش ماه راه عبور عساکر سقاوی را بسوی بامیان مسدود کردند. و همچنان از نبردهای هزاره های شیخ علی و بامیان و سرخ و پارسا و ترکمان و بلخاب و یک اولنگ و غیره ، که از راه غوربند بر کوهستان یورش بردند و سقاویان و هواداران شان را در غوربند بشدت کوفتند و مال و دارانی شان را تاراج کردند، و نیز از طغیان مردم تگاب و نبرد های شان با نیروهای سقاوی، به نیکی یاد کرده و آنان را می ستاید. و اما تا میتواند از اشخاص و اقوامی که از پسر سقاو حمایت کرده بودند، نکوهش میکند.

پایان قسمت اول

<sup>۱</sup> - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص ۱۷۹